

جایگاه آتش در اندیشه ایرانیان باستان به مناسبت جشن آذرگان

یکی آتشی بر شده تا بناک

علی نیکویی

چیزی که امروزه پیرامون واژه جشن در ذهن انسان متبادر می‌گردد؛ شادی، سرور، پایکوبی و از این دست واژه‌ها است، اما آیا در ایران پیش از اسلام دقیقاً همین معنی برای جشن در ذهن باشندگان ایران خطور می‌نمود یا نه؟

جشن، واژه‌ای است که به شکل «یسن» (یسنه)؛ در زبان پهلوی، یزشنه (یزشن) و در سانسکریت به صورت ینجه و در کل به معنای ستایش و نیایش است؛ اما باید این اصل را در ذهن داشت که پیوند ایرانیان باستان با خدای خود [اهورامزدا] نه همواره بر پایه ترس بلکه بر دوستی و مهر استقرار داشت. جامعه به یزشن (نیایش به دور از زاری) ایشان می‌پرداخت و هدیه و قربانی‌هایی پیشکش می‌کرد تا برای مبارزه با جلوه‌های بد آسمانی (ضد اهورامزدا) نیرو و آمادگی بیابند. گریه و زاری گناه شمرده می‌شد، [گفته می‌شود در مواقع مرگ فردی، مردم و بستگان او گریه نمی‌کردند امروزه نیز زردشتیان در مرگ عزیزان خود لباس سپید می‌پوشند و مویه و ناله کردن نزد ایشان برای مردگان کاری بس نادرست است] جامعه باید با خشنودی در عرصه روشنایی به ستایش و نیایش اهورامزدا می‌پرداخت. (1) شاید محصول روانی چنین نیایشی شادی بود که این شادی پایگاه ارجمندی نزد ایرانیان پیش از اسلام داشت و بزرگ‌ترین شهریار ایران باستان یعنی داریوش بزرگ هخامنشی (۵۵۲ - ۴۸۶ پ.م) را واداشت در اولین بند سنگ‌نگاره‌ای که فرمان داده برای آرامگاهش در نقش‌رستم چنین بنویسند: «خدای بزرگ (است) اهورامزدا که این زمین را آفرید که آن آسمان را آفرید که مردم را آفرید که شادی مردم را آفرید که داریوش را شاه کرد.» (2)

جشن‌های باشندگان ایران باستان بر پایه گاه‌شماری بود که امروزه ما ایرانیان نیز قسمت بزرگی از آن را حفظ نموده و به عنوان تقویم خود می‌شناسیم؛ اینجا لازم است تاریخچه‌ای بسیار کوتاه از این تقویم آورده شود.

در فرمانی که در فروردین ۱۳۱۴ دوران سلطنت رضاشاه پهلوی صادر شد، الزامی بود که در تمام نوشته‌ها و معاملات رسمی تنها تاریخ خورشیدی ذکر شود و از نوشتن دیگر گاه‌شماری‌ها خودداری شود؛ اما این تاریخ چگونه بود؟! پاسخ این است که گاه‌شماری بر حساب تقویم جلالی بود. تقویم جلالی اصلاحیه‌ای بر تقویم یزدگردی ساسانی بود که به فرمان سلطان جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی هیأتی متشکل از عبدالرحمن خازنی، حکیم ابوالعباس لوکری، ابوالمظفر اسفزاری، میمون بن نجیب واسطی، ابن کوشک بیهقی، بهرام و عمر خیام نیشابوری مأمور اصلاح تقویم یزدگردی شدند. ترتیب نام ماه‌های تقویم جلالی و ترتیب بروج دوازده‌گانه آن عبارتند از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. [هم‌اکنون در کشور افغانستان از همین نام‌ها برای ماه‌های سال استفاده می‌شود]؛ اما در دستوری که در دوران رضاشاه داده شده بود نمی‌بایست از نام ماه‌های تقویم جلالی استفاده می‌شد، بلکه سال‌شماری با تقویم جلالی بود و نام ماه‌ها از تقویم اوستایی. در نام‌گذاری ماه‌های تقویم اوستایی که قدمت آن به دوران اواخر شاهنشاهی داریوش اول هخامنشی می‌رسید، از یکی از القاب اهورامزدا یعنی دی و یازده تن از فرشتگان و یاوران اهورامزدا استفاده شد. [همان فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر و... اسفند] با این احتساب اکنون در ماه آذر از تقویم اوستایی و در سال ۱۴۰۳ از احتساب گاه‌شماری جلالی هستیم؛ اما در تقویم ایران باستان روزها با شماره گفته نمی‌شد! بلکه هر کدام از روزها نیز نامی برای خود داشت از قرار زیر:

روز ۱: اورمزد (نام خداوند) روز ۲: بهمن (منش نیک) روز ۳: اردیبهشت (بهترین راستی) روز ۴: شهریور (شهریاری) روز ۵: سپندارمذ (عشق و فروتنی) روز ۶: خرداد (کمال ایزدی) روز ۷: امرداد (بیمرگی و نامیرایی) روز ۸: دی‌به‌آذر (آفریدگار) روز ۹: آذر (آتش) روز ۱۰: آبان (آب) روز ۱۱: خور (خورشید) روز ۱۲: ماه (ماه یا قمر) روز ۱۳: تیر (ستاره تیر و ایزد باران) روز ۱۴: گوش (هستی و زندگی) روز ۱۵: دی‌به‌مهر (آفریدگار) روز ۱۶: مهر (نگه‌داشتن پیمان) روز ۱۷: سروش (ایزد پیام‌رسان به زرتشت) روز ۱۸: رشن (دادگری) روز ۱۹: فروردین (روان رفتگان) روز ۲۰: بهرام (پیروزی) روز ۲۱: رام (رامش و آشتی) روز ۲۲: باد (باد) روز ۲۳: دی‌به‌دین (آفریدگار) روز ۲۴: دین (وجدان بینش درونی) روز ۲۵: ارد (خوشبختی دارایی) روز ۲۶: اشناد (راستی) روز ۲۷: آسمان (آسمان) روز ۲۸: زامیاد (زمین) روز ۲۹: مهراسپند (گفتار نیک) روز ۳۰: انارام (روشنایی بی‌پایان)

با این حساب هر روزی که نامش با نام ماه برابر می‌شد روز جشن تلقی می‌گشت؛ روز ۹ از ماه ۹ هر سال برابر است با «روز آذر از ماه آذر» و این روز، روز جشنی است به نام «آذرگان».

نور مقدس

در کتاب‌های مقدس ادیان بزرگ جهان حضرت حق آنجایی که پیرامون چیستی‌اش سخن می‌راند خویش را نور می‌نامد؛ برای مثال در مزامیر جناب داوود از عهد عتیق (۱: ۲۷) آمده: «خداوند نور و نجات من است...» یا در انجیل یوحنا (۵: ۱) آمده: «این است پیغمبی که خدا به ما داده است تا به شما اعلام نمایم: خدا نور است و ذره‌ای تاریکی در او وجود ندارد...» و در قرآن این آخرین کلام خداوندگاری با انسان در آیه ۳۵ سوره نور آمده [ترجمه محمد مهدی فولادوند]: «خدا نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او چون چراغ‌دانی است که در آن چراغی و آن چراغ در شیشه‌ای است...»

ایرانیان پیش از اسلام که عموماً پیروان آیین زرتشت پیامبر بودند، آنها بر تقدس نور و روشنایی که مظهر خداوندگاری بود باورمند بودند و عنصر نور چنان نزد ایشان پر اهمیت بود که نمازهای پنج‌گانه خود را به سوی نور می‌خواندند؛ به باورشان نزدیک‌ترین نور به آن نور متعالی در بامدادان در سوی شرق و پس از ظهر در سوی غرب [جهت طلوع و غروب خورشید] و شبها در سوی ماه یا نوری که از آتشی افروخته حاصل می‌گشت؛ از این روی ایشان آتش را [بسان آب، باد، خاک] بسیار گرامی می‌داشتند و در پرستشگاه‌های خود آتشی را همواره افروخته داشتند که آن را در مهر (خانه خورشید) می‌نامیدند و چنان در گرامی داشتنش می‌کوشیدند که برخی از بدخواهان‌شان آنها را آتش‌پرست می‌نامیدند! اما بر بزرگان و پژوهندگان علم و ادب پرواضح بود که این سخنی ناروا بر ایرانیان زرتشتی است؛ چنان‌که حکیم بزرگ طوس جناب فردوسی آورده است:

به يك هفته بر پیش یزدان بدند | مپندار کآتش پرستان بدند

که آتش بدان گاه محراب بود | پرستنده را دیده پرآب بود (3)

یا جناب شهاب‌الدین سهروردی فیلسوف بزرگ اسلامی در کتاب حکمت اشراق می‌نویسد: شرف آتش در این است که بالنسبه به دیگر عناصر، حرکت آن از همه بالاتر و شباهت آن به مبادی مجرد نوری، نظر به نوریتی که در آن است، از همه بیشتر است، از این‌رو است که سهروردی آتش را به عنوان برادر نور مجرد نفسانی «نور اسپهبد انسانی» نامید. (4)

در یسنا [نام یکی از نسل‌های (نسک به معنی فصلی از کتاب) اوستا است که در این مراسم مذهبی خوانده می‌شود] ۱۷ فقره ۱۱ آتش را به پنج گونه تقسیم می‌نماید:

- 1- بزرسوه: آتشی که در پرستشگاه‌ها روشن است.
 - 2- وهوفریان: آتشی که در جسم مردم و جانوران است.
 - 3- اوروازشت: آتشی که در گیاهان نهفته است.
 - 4- وازشت: آتشی که در ابر است. [صاعقه]
 - 5- سپنشت: آتشی که در بهشت نزد اهورامزدا می‌سوزد.
- در ایران ساسانی سه آتشکده و نیایشگاه بزرگ برای سه کاست [طبقه] جمعیتی ایران قرار داشت که عبارت بودند از:

1- آتشکده آذرگُشنسپ: محل نگهداری «آتش ارتشتاران» بود؛ بنای این آتشکده واقع در استان آذربایجان غربی ایران است که در قرن‌های پیش از حمله اعراب مهم‌ترین مرکز دینی مذهبی شاهنشاهی ساسانی بود. این آتشکده به طبقه جنگجویان و سپاهیان و شاهان اختصاص داشته است.

2- آتشکده آذر برزین مهر: محل نگهداری «آتش و استریوشان (کشاورزان)» بود؛ بنای این آتشکده واقع در خراسان در نزدیکی دریاچه سوور که بسان آتشکده آذربرزین مهر پیش از حمله اعراب یکی دیگر از مراکز مهم دینی و مذهبی شاهنشاهی ساسانی بود. این آتشکده به طبقه کشاورزان اختصاص داشت.

3- آتشکده آذرفرنبغ: محل نگهداری «آتش اسورنان (موبدان)» بود؛ بنای این آتشکده واقع در مسیر کاریان، از دهستان هرم، شهرستان جویم در استان فارس و در چهل و دو کیلومتری جنوب غربی جویم در نیمه‌راه بندر سیراف و داراب گرد بود. این آتشکده نیز پیش از حمله اعراب یکی دیگر از مراکز مهم دینی و مذهبی شاهنشاهی ساسانی بود. این آتشکده به طبقه روحانیون و موبدان اختصاص داشت.

ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه درباره جشن آذرگان نوشته است: «روز نهم آذر، عیدی است که به مناسبت توافق دو نام آذر جشن می‌گویند و در این روز به افروختن آتش نیازمند است و این روز جشن آتش است و به نام فرشته‌ای که به همه آتشها موکل است نامیده شده. زرتشت امر کرده در این روز آتشکده‌ها را زیارت کنند و در کارهای

جهان مشورت نمایند.» (5) ایرانیان در دوران ساسانی آذرگان را روزی خجسته می‌دانستند و در خانه‌ها و بام‌ها آتش افروخته و آن روز را با شادی و شادمانی و خواندن نیایش‌ها و گستردن سفره آیینی با خوراکی‌های گوناگون در آتشکده‌ها که آذین‌بندی شده بودند، جشن می‌گرفتند. به هنگام جشن، بر آتش چوب‌های خوشسوز و خوشبو می‌نهادند و آنگاه به مناسبت آغاز سرما، از آتش فروزان در آتشگاه، هر کس اخگری به خانه برده و آن آتش تا پایان زمستان در خانه‌ها فروزان بود و نمی‌گذاشتند خاموش شود و آن را نیک‌فرجام و فرخنده می‌دانستند. یکی از نیایش‌هایی که در آذر روز هر ماه و از جمله در آذر روز از آذرماه خوانده می‌شود «آتش نیایش» نام دارد که پنجمین نیایش از پنج نیایش «خرده اوستا» است. (6)

گل جشن آذرگان

در کتاب پهلوی «بندеш» آنجا که درباره چگونگی گیاهان سخن به میان می‌آید، از میان گل‌ها «آذریون» گل ویژه آذر معرفی شده و آمده است: «... این را نیز گوید که هر گلی از آن امشاسپند (7) است؛ و باشد که گوید: آذریون آذر را...» در متون فارسی گل آذریون را با نام‌های دیگری همچون «آذرگون»، «گل آتشی» یا «گل آتشین» نیز نامیده‌اند؛ چنان‌که امیر معزی، صائب و واعظ قزوینی در اشعار خود آن را گلی با رنگ سرخ آتشین تصویر کرده‌اند و گفته‌اند که گرچه سرخ است؛ اما گل سرخ نیست و خوشبو هم نیست. اما در برخی دیگر از منابع آن را گلی زرد دانسته‌اند. پس چنان‌که پیداست در زمان‌های گوناگون نام «آذرگون» را بر گل‌های مشابه نهاده‌اند. در همین مورد در لغت‌نامه دهخدا زیر واژه‌های آذریون و آذرگون آمده است: «گلی باشد زرد که در میان زغب و پرزی با ریشه‌های سیاه دارد و خوشبوی نیست و ایرانیان دیدار آن را نیک دارند و در خانه بپراکنند.» چنان‌که در آذرگون گفته شد آذریون معرب آذرگون است و اقوال فرهنگ‌نویسان مانند شعرا در معنی آن نهایت مختلف و مضطرب است و آن را خیری و نوعی بابونه و سطر دیقون و اقحوان و زبیده و کخله و گاوچشم و همیشه‌بهار و نوعی از شقایق و گل آفتاب‌پرست و امثال آن گفته‌اند. صاحب تحفه گوید: «نباتی است میان شجر و گیاه به قدر ذریعی برگش بی‌زواید و نرم به قدر برگ جرجیر و با اندک زغبیت و گل‌های او بزرگ و پهن و مدور و زرد و رخسند و در وسط او برگ‌های ریزه سیاه مایل به سرخی و به‌غایت خوش‌منظر و همیشه رو به آفتاب دارد و به حرکت او دور می‌کند... و تشویش اقوال مولف اختیارات بر ارباب بصر پوشیده

نخواهد بود...» و از این تعریف روشن میشود که آذریون همان گل است که اکنون آفتابگردان نامند و آذریون از حسد رخسار آتش رنگ او رخ بزرآب فروشت و بسان غمگینان از اوراق گلناری چهره زعفرانی بنمود. از امثله فوق و نیز از مندرجات فرهنگها و لغت‌های طبی چنین مستفاد میشود که آذرگون را قدما به درستی نمی‌شناخته‌اند یا این کلمه در امکانه و ازمنه مختلف معانی مختلف میداده است. از معنایی که برای این کلمه آورده‌اند همیشه بهار، خجسته، قسمی از شقایق که اطرافش خیلی سرخ و وسطش نقطه سیاه دارد، لاله، شقر، لاله دختری، آردم، گل آفتاب‌پرست، گاوچشم، خیری، کحله و زبیده است و گفته‌اند نوعی از گل است که بعضی به سرخی زند و برخی به زردی ... و اما لامعی گرگانی (از شاعران دوران ملکشاه سلجوقی) نیز در ابیاتی آذرگون را با گلبرگ‌هایی زرد با میانه سیاه تصویر کرده است:

دو چشم خویش برافکن به چشم آذرگون | در این زمان و بر آماق او
گمار آماق

به چشم بر مژه زرد اگر نکو نبود | نکو بود سیه اندر میان چشم
احداق

به این ترتیب اگرچه در برخی فرهنگ‌های گیاه‌شناسی گاه آذرگون را به عنوان صفتی برای گل‌هایی همچون شقایق، لاله، سیکلامن و همیشه بهار که به سرخی می‌گرایند نیز به کار برده‌اند؛ اما از آنچه در متون کهن فارسی درباره گل آذرگون یا آذریون برجای مانده چنین می‌توان نتیجه گرفت که این گلی است گرد و بزرگ با گلبرگ‌های زرد که گاهی نیز به سرخی می‌زند و با توجه به شواهد موجود به نظر آذرگون یا آذریون مورد اشاره در متون کهن ایرانی گونه‌ای از آفتابگردان است که در اندازه‌های گوناگون و با رنگ‌های زرد یا سرخ یا ترکیبی از زرد و سرخ در طبیعت وجود دارد. (8)

پاورقی:

1- شعبانی، رضا. 1382. مبانی تاریخ اجتماعی ایران. تهران. نشر قومس. ص: 32

2- نگاه کنید به کتاب: شارپ، رلف نارمن (۱۳۸۴). فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی. تهران: پارینه.

3- نگاه کنید به: شاهنامه، فردوسی؛ از «جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب» بخش 23 ابیات: 67 و 68

4- محمدی، حسین؛ 1380. جشن‌های ایران‌باستان. انتشارات جهاد دانشگاهی تربیت معلم. تهران. ص: 130

5- بیرونی، 1363: 344

6- نگاه کنید به: محمدی، 1380: از ص 126 الی 135

7- امشاسپندان شش فروزه اهورامزدا هستند که هر کدام دارای مفهومی است که بخشی از عظمت خداوند یکتا را به آدمی می‌شناسانند و با شناخت و پیروی از این مفاهیم و ایزدان می‌توان اهورامزدا را درک کرد. مطابق باورهای مذهبی زرتشتی، امشاسپندان، خداوند را در زمین برای گسترش صلح و عدالت یاری می‌کنند و هرکدام مسوولیت محافظت از چیزی را برعهده دارند. امشاسپندان که واسط بین خالق و مخلوق هستند راهبر نیکوکاران به بهشت نیز به‌شمار می‌آیند. ویژگی امشاسپندان به گونه‌ای است که به مجردات معنوی و اخلاقی دلالت داده‌شده و گاهی مفهومی انتزاعی را دربر می‌گیرند. گاهی در تفسیرهای جدید دینی امشاسپندان را صفات اهورامزدا دانسته‌اند. در عقاید امروزی زرتشتیان امشاسپندان مفهوم اساطیری خود را ندارند و تنها به عنوان صفات و فروزه‌های اهورامزدا نام‌شان یاد می‌شود.

8- نگاه کنید به کتاب: گل و گیاه در هزار سال شعر فارسی، دکتر بهرام گرامی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۶ خورشیدی.

ناگزینی اسطوره‌ها

محسن آزموده

9 آبان امسال به مناسبت انتشار مقاله دوست فاضل و دغدغه‌مند علی نیکویی درباره آب و ایزدبانوی آب‌ها در ایران باستان با عنوان «آناهید و جشن آبانگان» در همین صفحه اندیشه، یادداشت کوتاهی نوشتم با این عنوان که «چرا اسطوره را باید جدی گرفت؟» در آن یادداشت سعی کردم در حد سواد ناچیزم درباره واژه و مفهوم اسطوره و کارکرد آن به اختصار بنویسم و به سوالی که مطرح کردم، پاسخ بدهم. اکنون علی لطف کرده و به مناسبت جشن آذرگان، مقاله خوبی درباره جایگاه آتش در اندیشه ایرانیان باستان نوشته. دلم نیامد در صفحه‌ای که نوشتار سودمند و خواندنی او منتشر شده، حضور نداشته باشم. از طرفی تکرار مکررات را نمی‌پسندم و فکر کردم بهتر است از

تجربه اندک خودم در شناخت اسطوره‌ها بنویسم. من هم مثل شما بدون اینکه بدانم، در جهانی مملو از اسطوره‌ها و نشانه‌ها و باورهای اساطیری به دنیا آمده و پرورش یافته‌ام. در بهمن ماه متولد شده‌ام، نوروز را با خانواده در کنار سفره هفت سین گذرانده‌ام، از اینکه زباله در آتش بیندازم، منع شده‌ام، یاد گرفته‌ام که باید به نان و آب احترام گذاشت، شنیده‌ام که به جای «مرداد» باید گفت «امرداد»، که روان مردگان تا روز سوم در اطراف آنهاست و... آن زمان نمی‌دانستم که هر يك از این مفاهیم و باورها ریشه‌های اساطیری دارد.

بعدها که به فلسفه علاقه‌مند شدم، از جهان اسطوره‌ها فاصله گرفتم. گوشه و کنار مقالات یا کتاب‌هایی درباره اسطوره‌ها و معنا و کارکرد آنها می‌خواندم، اما در کتاب‌ها نوشته بودند که فلسفه زمانی آغاز شد که بشر کوشید از تفکر اسطوره‌ای فاصله بگیرد و به جای «میتوس» (اسطوره)، «لوگوس» (عقل) را بنشانند و برای جهان و هستی، توضیحی عقلانی ارائه کند، یعنی مثلاً به جای اینکه روایتی اسطوره‌ای از آفرینش جهان بسازد و بگوید اهورامزدا اول آسمان را به این شکل و به آن شکل پدید آورد و بعد آب را و بعد زمین را و بعد گیاه و حیوان و آدم را، بگوید اصل و منشأ (در یونان می‌گفتند آرچه) همه موجودات آب است (تالس) یا آتش (هراکلیتوس) یا اعداد (فیثاغوریان) یا هوا (امپدوکلس) و برای این ادعا توجیهاتی عقل‌پسند ارائه کند. این میل به عقلانیت و توجیه عقلانی باعث شد که از جهان اسطوره‌ها فاصله بگیرم و حتی نسبت به آنها بدبین شوم و فکر کنم می‌توان آنها را کنار گذاشت یا اینکه باید این کار را کرد. اما هر چه سن و سالم بیشتر شد و در کنار خوانده‌ها و شنیده‌ها و دیده‌ها، تجربیاتم افزون، فهمیدم که قضیه به این سادگی هم نیست و گسست کامل و کنار گذاشتن اسطوره، حتی اگر مطلوب هم باشد، ممکن نیست.

اسطوره‌ها، چنان‌که در یادداشت قبلی هم نوشتم، کارکردهایی فراتر از معرفت‌بخشی دارند و به همین علت اگر آنها را از در بیرون کنیم، از پنجره به خانه زندگی آدم‌ها بر می‌گردند، به علل و دلایل مختلف فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و حتی می‌توان گفت فلسفی. آدمیزاد موجودی صرفاً عقلانی نیست که همه کرد و کارهایش را با دو دو تا چهارتای عقل و با ابزار علم به انجام برساند. او مجموعه‌ای از احساسات و عواطف و امیال و نیازهاست و اسطوره‌ها خواسته یا ناخواسته و آگاهانه یا ناخودآگاه، برآورنده بسیاری از نیازهای او هستند. حتی در همین جهان به ظاهر تحت سیطره علم و تکنولوژی هم برای فهم بسیاری از کارهای بشر، خواه در سطح فردی و خواه در سطح اجتماعی، باید به اسطوره‌ها مراجعه کرد. مثلاً در همین دنیای ما يك

قومي باوري اساطيري دارد، مبني بر اينکه فلانجا، ارض موعود (سرزمين وعده داده شده) ما است و براساس اين عقیده اساطيري، به مردماني ديگر زور ميگويد و آنها را ميکشد و آواره ميکند. ممکن است بگويد اينها همهاش توجیه است. من هم انکار نميکنم اما اين را هم نمي‌توان انکار کرد بسياري واقعا اين باور اساطيري را قبول دارند. گو اينکه تا زماني که اسطوره‌ها و کارکردها و ساز و کارشان را دقيق نشناسيم، نمي‌توانيم اسطوره‌زدائي کنيم و کماکان عده‌اي هستند که براساس باور قلبي يا فريبکارانه با توجیه آنها براي ديگران دردرست مي‌کنند.

مثالي که زدم، البته يك مورد حاد و نگران‌کننده است که متاسفانه مثل آن کم نيست. اما اسطوره‌ها هميشه هم اينقدر خطرناک نيستند و لازم نيست با آنها خيلي تند و خشن برخورد کرد. مثلا در مورد همين جشن‌هايي که علي معرفي مي‌کند. اين جشن‌ها در هزاره‌هاي دور به علل و دلايل متفاوتي پديد آمده‌اند و آدمياني که آنها را باور داشتند و پاس مي‌داشتند، با مفهوم «اسطوره» به معنای امروزي آن آشنا نبودند و مثلا مرادشان از آتش و آب و زمين و... نمادين و مجازي و استعاري نبود، بلکه آنها را به معنای واقعي (literal) در نظر مي‌گرفتند. اما امروز ما با پيشرفت‌هاي علمي مي‌دانيم که آب و آتش و هوا معنای ديگري دارند و روند پيدائش آنها طور ديگري است. اما کماکان از اين جشن‌ها و آيين‌ها دفاع مي‌کنيم و به کارکردهاي اجتماعي و مثبت آنها در ايجاد همبستگي و القاي شادي و شادماني فکر مي‌کنيم.

خلاصه اينکه امروز من هم فهميده‌ام اسطوره‌ها اموري بسيار پيچيده‌تر از آن چيزي هستند که در کلاس‌هاي ابتدائي فلسفه مي‌گفتند و از حضور آنها گريز و گزيري نداريم، حتي اگر دوست نداشته باشيم. از اين رو شناخت آنها نه فقط در فهم رفتارها و کردارهاي اجتماعي آدم‌ها در سرزمين‌هاي مختلف ياريسان است، بلکه به خودم هم کمک مي‌کند که منشا بسياري از باورها و دانسته‌هايم را بفهمم. راستي شما مي‌دانيد چرا اسامي ماه‌هاي سال در تقويم ما فروردين و ارديبهشت و خرداد و مرداد و... است؟ مي‌دانيد مهر يعني چه؟ مي‌دانيد کلمه‌هاي بهشت و دوزخ از کجا آمده؟